ودل مبارک او را بیرون آوردند و بآب ابد شستند و گفتند در وجود
تو آنچه بهرهٔ شیطان بود دور کردیم و ترا از وسوسهٔ او امان
گردانیدیم و بعد از آن جای مبارکش را برابر کردند پس بنهادند
تمام از نور مهر کردند و آنحضرت علیه السلام از آن جهت طاهر العنصر و
منور القلب و منشرح الصدر و مستعد قبول وحی الهی گشت و مستفیض
گردیدند و آن اختلاف رابعه و جستند اثر سوزن را
بر تن مبارک آنحضرت دیدیم ۲ و ما جوی الفارس جزو من کرم
و کل طرف من الکتاب رشته غم ۳ و ما جوی عطف است بر الفم که در
سابق گذشت حاصل کلام چنین شود و همت یا الفم المشوق و بماجوی
الفارس جوی فعل است و الفارس فاعل او و این جمله صله موصول واقع
شده و عاید محذوف است اصل جمع کردن وصل آن جوی بوده واو
با جمع آمد سابق از تن دو ساکن واو را یا ساختیم و یا را در یا
ادغام کردیم و غار سوراخ را گویند که در کوه میباشد و من جهر
بیان ماست و مراد بحضرت علیه السلام است ایشان محصور شدند یا
گوییم که بشنوی جبر شوی عوض است از مضاف الیه در اصل جبر

بودکه

بوده است چنانچه در حدیث آمده ذکر یافته و من کرم نیز
بیان ماست و مراد بکرم ابوبکر صدیق است که ایشان کمال کرم را
وا رسیده اند ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در شأن ایشان فرع و
یافته و اختیار کلمه ما که استعمال آن بیشتر در غیر ذوی العقول است
بر من که مختص است بذوی العقول بنا بر آن است وصف اکرم و حضرت
چنانچه صاحب کشاف در تفسیر سوره کافرون گفته فان قلت لم قال
ما تعبدون و لم یقل من قلت المراد الصفة کأنه قال لا اعبد الباطل
و لا تعبدون الحق و او حالیه است حل مبتدا است مضاف الیه و ظرف
ضمیر و من الکفار صفت ظرف است و عنه متعلق است بعم و باء حرف
متعلق است بنا بر قصد حضرت است یعنی خشم کافران همین از دیدن
ایشان ما بیننا بود نه از دیدن غیر ایشان زیرا که کافران
از غیران دور نرکه او وهم جبر را مردید بند خشم است
و این جمله اسمیه حال است از فاعل جوی اسمی و سوله متهم مجوز
با آنچه جمع کرده او را غاران جبر جم بود بعض جمع ابریه بود
عبارت است از آن حضرت علیه السلام است و مخصوص کرم بود که عبارت است صدیق